

مولوی می گوید:

**چرا خدا از دید انسان پنهان است؟**

**بحث نور و رنگ و اضداد**

مهدی سیاح زاده

## نور و رنگ

مولوی پرسشی را در دفتر اول مثنوی مطرح می کند و آن این که چرا می گویند حضرت حق پنهان است و قابل دیدن نیست. این بحث دشواری است در زمینه ی فلسفی و عرفانی که سعی می کنم آن را خیلی خلاصه و به ساده ترین بیان شرح دهم:

مولوی می گوید: آن چه بیرون از ما هست، قائم به ذات حق است. به عبارت ساده تر، اگر ما جهان ماده را هم درک می کنیم، برای این است که خدا (منظور جانشین و خلیفه ی خدا یعنی آدم = روح) در ما حضور دارد و گرنه محال است این ادراک صورت بپذیرد. اینجا بحث را با مثالی از عقیده ی ابن سینا و برخی از ریاضی دانان آن زمان، ادامه می دهد که می گفتند:

## چرا خدا از دید انسان پنهان است؟

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

«نور و روشنی شرط وجود و حصول رنگ ها است و در تاریکی رنگ وجود ندارد، زیرا شرط وجود آن که نور است، موجود نیست.» (شرح مثنوی شریف-استاد فروزانفر-جلد ۲- صفحه ۴۳۰)

با این مثال، مولوی می خواهد بگوید که چرا حضرت حق از نظر ما انسان ها پنهان است و نیز چرا شناسایی و فهم خدا برای مردم عادی که به مراتب کمال نرسیده اند، ممکن نیست. با این مقدمه مولوی خدا را به نور تشبیه می کند و می گوید: همانطوری که رنگ فقط با بودن نور برای ما قابل فهم می شود، جهان مادی پیرامون ما هم فقط با بودن انوار الهی در ما، برای ما قابل ادراک می گردد.

کی بینی سرخ و سبز و فور را

تا بینی پیش از این سه، نور را؟

۱۱۲۱/۱

چشماتان را ببندید، چند لحظه بسته باقی بگذارید و بعد باز کنید. اولین چیزی که می بینید چیست؟ ممکن است بگویید اولین شیء مادی را که پیرامون من هست، می بینم، مثل انسان، کتاب، و هر چیزی که پیرامون ما هست. اما مولوی می گوید: آن اولین چیزی که می بینی، نور است، نه آن شیء مادی. چون اگر نور نباشد، اگر در تاریکی محض باشی، ممکن نیست بتوانی چیزی را بینی. حتی عده ای اعتقاد دارند که همین نخستین چیز، خدا است و می گویند، صبح به محض

## چرا خدا از دید انسان پنهان است؟

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

بیداری، اولین چیزی را که می بینید، همان خدا است. زیرا فقط نور است که در نخستین دید ما بر چشم ما ظاهر می شود. در همین باره، بیت معروفی است از شیخ محمود شبستری (وفات ۶۸۷ هجری قمری در شهر تبریز) عارف نامدار، که می گوید:

دلی کز معرفت نور خدا دید

ز هر چیزی که دید اول خدا دید

(گلشن راز، شیخ محمود شبستری، انتشارات الهام، تهران، ص

(۳۸)

مولوی در این بیت همین را می گوید: وقتی نور نباشد چگونه می توانی رنگ، مثلاً سرخ و سبز و سرخ کم رنگ (فور) را تشخیص بدهی؟ روح هم همین طور است. می خواهد بگوید که جهان ما، مانند رنگ های گوناگون عالم کثرت است. (یعنی همین جهان مادی ما) و برای درک این عالم کثرت ما محتاج به نور حق داریم. اما ما چون به این موضوع نور توجه نداریم، گمان می کنیم آنچه در عالم هست، ماده است. در واقع هوش و حواس ما آنچنان در رنگ های این جهان (تکثرات و مظاهر این جهان) غرق شده که دیگر چیزی غیر از آن ادراک نمی کنیم و همین رنگ ها روپوشی شده که به اصل دیدن، یعنی به نور توجه نداریم.

لیک چون در رنگ گم شد هوش تو

شد ز نور، آن رنگ ها روپوش تو

## چرا خدا از دید انسان پنهان است؟

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

۱۱۲۲/۱

اما وقتی شب شد و نور از بین رفت، رنگ ها از چشم ما پوشیده می شود. (مستور می شود)  
چون که شب آن رنگ ها مستور بود  
پس بدیدی دید رنگ از نور بود

۱۱۲۳/۱

پس از این که مولوی این مثال را می زند، آن را ربط می دهد به عوالم روحانی و روانی انسان و می گوید، اندیشه ها و تخیلات انسان نیز مانند رنگ ها هستند. همانطور که رنگ های خارجی را بدون نور نمی شود دید، رنگ های باطنی و درون انسان (اندیشه و خیال) هم بدون نور باطنی یعنی روح و آدم درون، برای ما قابل تشخیص نیستند. یعنی ما نمی توانیم بدون یاری نور آدم، اندیشه های خیر و شر را تشخیص بدهیم. قادر نخواهیم بود که بین وسوسه های شیطانی و الهام های ربانی تفاوت قایل بشویم. نزدیکی و ارتباط با آدم درون، ما را از این وسوسه ها، باز می دارد و مانند نور که بر رنگ می تابد باعث می شود که هشیار باشیم. زیرا همانطور که رنگ های خارجی مثل سرخ و سبز و دیگر رنگ ها بر اثر نور خورشید و دیگر ستارگان (مانند سُّها که ستاره ی کوچکی در افلاک است) قابل تشخیص هستند، رنگ های باطنی نیز بوسیله ی نور خداوند که در آدم به ودیعه گذاشته شده (انوار غُلا) دیده می شوند.

## چرا خدا از دید انسان پنهان است؟

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

نیست دید رنگ، بی نور برون  
همچنین رنگ خیال اندرون  
این برون از آفتاب و از سُها  
و اندون از عکس انوار عُلّا  
۱۱۲۴/۱

مولوی می گوید: شناخت ما از جهان، دو نوع است.

۱- **فهم**: که ناشی از حس ها و عقل جزوی ما است.  
علم و دانش امروزی بشر نیز از مقوله فهم است. زیرا که بر  
اساس ساخت سه بعدی ما کسب و فهمیده شده است.

۲- **درک**: که ناشی از آن جوهر وجود ما یعنی آدم  
درون ما. این دو نوع با هم متفاوتند. این است که می گوید  
نور خدا، یعنی آن نوری که ما را از تاریکی جهل و تعصب و  
حسادت و حرص و آز می رهاند، مانند نور عقل جزوی و  
حس های ما نیست که انسان به سوی هزاران گرفتاری می  
کشاند.

باز نورِ نورِ دل، نور خداست  
کوز نور عقل و حس پاک و جداست  
۱۱۲۷/۱

در ادامه مولوی به بحثی می پردازد که قرن ها است  
مورد گفتگوی فلاسفه و اندیشمندان است و آن این است که  
اگر خدا وجود دارد چرا از دید انسان ناپیدا است؟ و این بحث  
را در قالب مفهوم «**اضداد**» (**ضدها**) بیان می کند.

## چرا خدا از دید انسان پنهان است؟

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

گفتیم که مولوی، مثال رنگ و نور را برای این مطرح می کند که بگوید کثرت (رنگ) بوسیله ی وحدت (نور) قابل تشخیص است. پس اینجا رنگ و نور را دو پدیده ی ضد هم آورده است. یعنی کثرت و وحدت.

حالا مولوی در ادامه می گوید، چون در شب نور نیست، ما رنگ را نمی توانیم بینیم. پس می توانیم نتیجه بگیریم که رنگ فقط به کمک ضد خود یعنی نور قابل شناخت است.

شب بُد نوری، ندیدی رنگ را

پس به ضد نور، پیدا شد تو را

دیدن نور است، آنکه دید رنگ

وین به ضد نور، دانی بی درنگ

۱۱۲۸/۱

همین طور است دیگر مقوله های عالم ما. بطور مثال خداوند رنج و غم را آفرید تا شناخت شادی و خوشدلی برای ما ممکن بشود و بدون رنج ما کی می توانیم شادی را درک کنیم؟ پس این دو، چون ضد هم هستند ادراک و فهم ما را ممکن می سازند.

رنج و غم را حق پی آن آفرید

تا بدین ضد، خوشدلی آید پدید

۱۱۳۰/۱

## چرا خدا از دید انسان پنهان است؟

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

در دفتر دوم همین معنی را با مثال دیگر روشنتر بیان

می کند:

زان که بی حق، باطلی ناید پدید  
قلب را ابله به بوی زر خرید  
گر نبودی در جهان، نقدی روان  
قلب ها را خرج کردن کی توان  
تا نباشد راست، کی باشد دروغ  
کآن دروغ از راست می گیرد فروغ  
بر امید راست کز را می خرند  
زهر در قندی رود، آن گه خوردند

۲۹۲۸/۲

می گوید: اگر حق نباشد، باطل خود را نشان نمی دهد و همه فکر می کنند باطل، حق است. مثلاً انسان احمق و ابله، سکه ی تقلبی (قلب) را به تصور (بوی) اصل بودن آن می خرد. یا مثلاً اگر سکه های رایج در یک کشور نباشد، چطور می شود سکه های تقلبی را خرج کرد؟ بدون تقوی، گناه شناخته نمی شود. این ها از ضد بودن با هم قابل شناخت هستند. اگر راستی وجود نداشت، آیا می شد کژی را شناخت؟ آن کس که دروغ می گوید، می خواهد آن را راست بنمایاند. پس حتی دروغگو هم به امید راست نشان دادن حرف خود، دروغ می گوید. پس کسانی که حرف دروغ را می پذیرند، فکر می کنند که سخن راست است

## چرا خدا از دید انسان پنهان است؟

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

وگرنه قطعاً نخواهند پذیرفت. عین این که اگر بخواهند به کسی زهر بخوراند، آن را در آب قند می ریزند تا شیرین و گوارا به نظر بیاید. پس این اضداد باید باشند تا شناخت ممکن بشود.

مولوی با این مقدمات این جا آن نتیجه ی مورد نظرش را آشکار می کند که:

پس نهانی ها به ضد پیدا شود

**چون که حق را نیست ضد، پنهان بود**

که نظر بر نور بود آنگه به رنگ

ضد به ضد پیدا بود چون روم و زنگ

۱۱۳۱/۱

می گوید: هرچه نهان و ناپیدا است، اگر ضد آن وجود داشته باشد، موجب پیدا شدن و آشکار شدن آن می شود. مثلاً یکی از اهالی کشور روم را در نظر بگیرید که پوست سفیدی دارد، حالا ما در صورتی می توانیم سفیدی رنگ پوستش را بفهمیم که ضد رنگ پوست او، یعنی یک انسان سیاه پوست اهل منطقه ی زنگبار افریقا (زنگ = سیاه زنگی) را دیده باشیم، و **چون حضرت حق ضد ندارد، پس همیشه در نهان است و دیده نمی شود.**

نور حق را نیست ضدی در وجود

تا به ضد، او را توان پیدا نمود

۱۱۳۴/۱